



• درآمد

علاقه شخصی و نیز وصلت با خاندان دستغیب و به ویژه دقت نظر و نزدیکی ارتباط آیت‌الله زرجند با شهید دستغیب و اشراف ایشان بر جریان‌های انقلاب و تأثیر شهید بر آن، خاطرات ایشان را از صحت و دقت بالائی برخوردار می‌سازد و این گفتگو به همین دلیل حاوی نکاتی است که کمتر بدانها اشارت رفته و از همین روی برای پژوهندگان تاریخ انقلاب بسیار ارزنده خواهد بود.

■ «شهید دستغیب از نگاه یاران» در گفت و شنود شاهد یاران با

آیت‌الله سید عبدالله زرجند

عمل ایشان، همه را به تقوا وامی‌داشت...

ترک نمی‌شد و در روز هم رفتارش نسبت به خانواده و وابسته‌های نزدیک، عجیب بود. همواره با عمل، افراد را هدایت می‌کرد. البته نصایح زبانی هم می‌کرد، ولی بیشتر با عمل دیگران را ارشاد می‌کرد. مصداق آن روایت شریف بود که فرمود: «کونوا دعاه الناس بغیر السننکم» یعنی مردم را به غیر زبان هدایت کنید و ایشان واقعا این جور بود. ما همیشه روزهای جمعه خدمت ایشان می‌رفتیم و نصایحی و مواعظی داشتند و بعد به اتفاق ایشان برای نماز جمعه می‌رفتیم.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان نکاتی را ذکر کنید. مرد عجیبی بود. هر طلبه‌ای که خدمت ایشان می‌آمد، تفقد می‌کرد و منت هم نمی‌گذاشت. جوری هم کمک می‌کرد که طرف ناراحت نشود. یکی از دوستان تعریف می‌کرد که رفتیم خدمت آقای دستغیب و ایشان کتابی از خودشان را به ما هدیه دادند. رفتیم و کتاب را در کتابخانه‌ام گذاشتم. مدتی گذشت و وضع زندگی من بی‌نهایت بد شد. گفتم کتاب آقای دستغیب را بردارم و بخوانم که کمی تسکین پیدا کنم. کتاب را که باز کردم، دیدم لای آن پول هست. ایشان کتاب را که داده بود، نگفته بود که لای آن پول گذاشته‌ام. آن پول هم برکات فراوان داشت و خیلی به دردمان خورد. ایشان انسان عجیبی بود.

رابطه شهید با علمای شیراز و قم چگونه بود؟

خیلی خوب بود. ایشان مردی انقلابی بود. افرادی که با امام بودند، همیشه مورد توجه و نظر مردم بودند و همه دوست داشتند که با آنها ارتباط داشته باشند. شب‌های جمعه همه علما در مسجد جامع جمع می‌شدند و ایشان هم منبر می‌رفت و راجع به

داشت و هنگامی که دستگاه به او می‌گفت که باید ساکت شود که هیچ وقت ساکت نمی‌شد. ایشان علاوه بر اجتهاد، جنبه عرفانی داشت و واقعا انسان را به یاد خدا می‌انداخت. من گاهی پیش ایشان می‌رفتم و در باطن از موضوعی ناراحتی داشتم، با اینکه با ایشان صحبتی هم نمی‌کردم، اما ایشان در همان موضوع، آیه‌ای یا حدیثی یا حکایتی را نقل

ایشان بارها به این نکته اشاره می‌کرد که امام حسین (ع) با آن مبارزات انقلابی بی‌نظیر، در زمان حیات برادر فرمود: «من هم امام دارم و تابع امام خود هستم.» مرحوم آقای دستغیب به این نکته بسیار تمسک می‌کرد و از همه آقایان دیگر می‌خواست در این زمان که پرچم اسلام به دست آیت‌الله العظمی خمینی است، همه از ایشان تبعیت کنند.

و دربارهاش صحبت می‌کرد و آرامش عجیبی پیدا می‌کردم. ایشان ارتباط خاصی با خدا داشت و به همین جهت هم مسئله شهادت برایش پیش آمد. مردان خدا اگر به مرگ عادی بمیرند، برایشان کم است، یعنی به خاطر درجاتی که پیدا کرده‌اند و توجهاتی که به خدا دارند، حتما باید از راه شهادت از دنیا بروند.

درس‌های تربیتی ایشان در خانواده چه بود؟

ایشان با اخلاق اسلامی رفتار می‌کرد و عمل ایشان، همه را به تقوا وامی‌داشت. تهجد و نماز شب ایشان

شروع آشنائی شما با شهید دستغیب از چه زمانی بود و چگونه با ایشان آشنا شدید؟ قبل از اینکه صبیبه ایشان را خواستگاری کنیم، سابقاً برای کسب فیض از نظر مسئله عرفان و خداشناسی خدمت ایشان می‌رفتیم. ایشان مردی بود به معنای حقیقی متدین. ایشان از علمای بسیار بزرگ شیراز بود و ما وقتی از قم می‌آمدیم، قهرا برای دیدار ایشان می‌آمدیم. نصایحی می‌کردند و بسیار مصاحبت بامعنویتی بود. در سال ۴۵ هم که وصلت با این خانواده صورت گرفت.

آیا در جریان استقبال از ایشان به هنگام بازگشت از تبعید حضور داشتید؟

خیر، من در قم بودم، اما تجلیل عجیبی از ایشان شد. عمده مبارزات در شیراز از ایشان منشاء می‌گرفت. و واقعا حرف اول را در مبارزات در شیراز می‌زد و خیلی هم ترس بود. همه علما را در مسجد جامع جمع می‌کرد و به منبر می‌رفت و بی‌باکانه صحبت می‌کرد. آن روزها حرف زدن علیه شاه بسیار مشکل بود، اما ایشان دل عجیبی داشت و واقعا ترس بود. حتی بعضی از آقایان به ایشان سفارش می‌کردند که یک کمی ملایمت بیشتری در حرف‌هایتان به خرج بدهید. ایشان برای اینکه همه را جمع کند، می‌گفت اشکال ندارد، اما به محض اینکه جمع می‌شدند، شروع می‌کرد. ترس در ایشان وجود نداشت. آقایان روحانیون دیگر هم در شیراز بودند، آیت‌الله محلاتی هم بودند، مرحوم آقای علوی هم بودند، اما ایشان عجیب دلی داشت و بالنتیجه همیشه روی سخن دستگاه با ایشان بود و هر اعتراضی که داشت به ایشان

۱۳۵۹. نماز جمعه شیراز، آیت الله زیرچند پشت سر شهید آیت الله دستغیب.



می‌کرد که امام حسین (ع) با آن مبارزات انقلابی بی‌نظیر، در زمان حیات برادر فرمود: «من هم امام دارم و تابع امام خود هستم.» مرحوم آقای دستغیب به این نکته بسیار تمسک می‌کرد و از همه آقایان دیگر می‌خواست در این زمان که پرچم اسلام به دست آیت‌الله العظمی خمینی است، همه از ایشان تبعیت کنند. شهید دستغیب قبل از آقای خوئی تبلیغ می‌کرد، ولی به محض اینکه امام مبارزه را شروع کردند، ایشان برگشت و همه را هم برگرداند. این نکته‌ای که اشاره کردید در شیراز معروف بود و آقایان دیگر هم این‌طور فعال نبودند. آیت‌الله العظمی محلاتی مرجع بزرگوار و مبارزی بود، اما از نظر سیاسی و مبارزاتی، شهید دستغیب واقعا در شیراز منحصر به فرد بود.

ایشان با اخلاق اسلامی رفتار می‌کرد و عمل ایشان، همه را به تقوا و می‌داشت. تهجد و نماز شب ایشان ترک نمی‌شد و در روز هم رفتارش نسبت به خانواده و وابسته‌های نزدیک، عجیب بود. همواره با عمل، افراد را هدایت می‌کرد. البته نصایح زبانی هم می‌کرد، ولی بیشتر با عمل دیگران را ارشاد می‌کرد. مصداق آن روایت شریف بود که فرمود: «کونوا دعاة الناس بغير السننکم»

ایشان یک مجتهد عالم فقیه و در عین حال مرد عارفی بود. یکی از استادان ایشان در نجف به ایشان گفته بودند شما باید به شیراز بروید و مسئله شهادت برای شما محرز است.
از راه پیمائی‌ها و سخنرانی‌های شهید دستغیب در آستانه انقلاب هم نکاتی را ذکر بفرمائید.
من در اغلب راه‌پیمائی‌ها همراه ایشان بودم که پیوسته در صف مقدم و بدون هیچ ترسی شرکت می‌کرد. یادم هست در خیابان توحید حرکت می‌کردیم که ماموران شاه شروع به تیراندازی کردند و همگی را فرار دادند. مرحوم آقای دستغیب خیلی خونسرد و

انقلاب یک مقدار ساکت شود و نتوانیم صحبتی کنیم ناراحتیم.» قرار شد مرحوم آیت‌الله محلاتی پیامی به مسئول ساواک شیراز بدهند و مضمون آن این باشد که اگر حصر منزل ایشان برداشته نشود، ما ناچاریم بیرون بیاییم و تظاهرات کنیم. این بحث خیلی خوب جا افتاد و حصر منزل ایشان برداشته شد و ایشان رها شد. اما نکته جالب این است که ایشان شب بعدش منبر رفت و دو باره علیه دستگاه صحبت کرد!

امام وقتی در نجف بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کنند، ظاهرا شهید دستغیب در ترویج این نظریه کوشش زیادی می‌کنند.
بله، ایشان به ولایت فقیه عقیده کامل و محض داشت و همیشه می‌فرمود: «اطاعت از آقای خمینی، اطاعت از خداست. این ولایت مطلقه از ناحیه امام زمان (عج) است و به مراجع منتهی می‌شود و ایشان جای امام زمان (عج) هستند و اطاعت از ایشان، اطاعت از امام زمان (عج) است.» همیشه در تبیین و تفسیر ولایت فقیه کوشا بود و بسیار بی‌باکانه صحبت می‌کرد.

دشمنان هم متوجه این نکات بودند که ایشان را شهید کردند، یعنی شهادت ایشان برای آنها بی‌ماخذ و مدرك نبود، چون فرد ساکتی نبود و می‌دانستند که همه تحرکات در شیراز از ناحیه ایشان است و چاره‌ای نداشتند جز شهید کردن ایشان.

شهید دستغیب در یکی از سخنرانی‌های خود اشاره کردند که در زمان حیات امام حسن (ع)، امام حسین (ع) از ایشان تبعیت محض کردند. نظر شهید دستغیب درباره پیروی سایر علما از امام چه بود؟
ایشان بارها به این نکته اشاره

طاغوت و شاه صحبت می‌کرد. حرف‌های ایشان به قدری عجیب بود که وقتی از منبر پائین می‌آمد، آقایان علما می‌گفتند یک مقدار ملایم‌تر صحبت کنید. ایشان می‌گفت وظیفه است و باید گفت و می‌دانید که بارها به زندان و تبعید رفت و منزل هم محاصره بود. یکی از کارهایی که طاغوت درباره ایشان کرد این بود که ایشان در منزل در حصر قرار دادند و گفتند کسی حق رفتن و دیدن ایشان را ندارد. یادم هست که جلوی همه را می‌گرفتند. یک روز من از در مدرسه خان آمدم و به سرکوجه ماموری که آنجا بود گفتم من داماد ایشان هستم. گفت نمی‌شود بروید. اصرار که کردم گذاشت. مامور دم در خیلی سفت بود. آقای دستغیب از آن بالا صدای جر و بحث مرا با او شنید، نهیب زد و گفت: «اجازه بدهید بیاید داخل. ایشان داماد من است.» داخل که رفتم، آقا گفت: «من پیغامی برای آیت‌الله محلاتی دارم. بروید و این پیغام را به ایشان بدهید.»

آیت‌الله محلاتی هم واقعا مرد باتقوایی بود و خیلی هم برای این انقلاب کار و مبارزه کرد و از مراجع بود. پیغام آقا این بود که من وظیفه‌ام را انجام دادم و اینها ما را در اینجا محصور کرده‌اند و شما ببینید که باید چه کرد. من رفتم خدمت مرحوم آقای محلاتی و سلام و پیغام آقای دستغیب را به ایشان دادم. ایشان پرسید: «نظر شما چیست و چه کنیم که ایشان را از حصر نجات بدهیم؟» گفتم: «نظر من این است که همه آقایان مراجع و روحانیون جمع شوید و به دیدن ایشان بروید. جلوی شما را که نمی‌توانند بگیرند.»

و همین‌طور هم شد. مرحوم آقای ساجدی مرد مبارزی بود و در مسجد ساجدی نماز می‌خواند. ایشان بود، مرحوم آقای محلاتی بود، مرحوم آقای مجدالدین بود، خیلی‌ها بودند. رفتیم و مامورین وقتی این جمع را دیدند، دست و پایشان را گم کردند و کنار رفتند. مرحوم آقای دستغیب خوشحال شدند و معلوم شد که فکر بدی نبود. ایشان خطاب به دیگران گفت: «من از اینکه در منزل هستم، ناراحت نیستم، ولی از اینکه



آیت‌الله زیرچند به اتفاق آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب در کنار شهید آیت‌الله دستغیب.

۱۳۵۹. آیت‌الله زبرجد به اتفاق آیت‌الله ربانی شیرازی در کنار شهید آیت‌الله دستغیب.



شهید از چه زمانی در برابر منافقین موضع‌گیری کردند و بعد از خروج آنها در ۳۰ خرداد ۶۰ چه واکنشی نشان دادند؟

مرحوم آقای دستغیب موقعیت و زمان را در نظر می‌گرفت و در همه زمان‌ها وظیفه ایشان یک چیز و آن هم دفاع از اسلام و انقلاب بود. وقتی که انقلاب پیروز شد، هر مانعی که سر راه انقلاب پیدا شد، ایشان مبارزه می‌کرد. پس از خروج آنها هم شدیداً مقاومت کرد.

روز شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

روز شهادت خدمت ایشان رفته و قصدم این بود که به اتفاق ایشان برای نماز که در شاه‌چراغ برگزار می‌شد، برویم. چهلم پسر برادر ایشان، مرحوم آسید ابوالحسن بود. ایشان به من گفتند: «من نمی‌توانم برای مراسم چهلم بروم، شما از طرف من بروید و فاتحه‌ای بخوانید و از اخسوی هم عذرخواهی کنید.» همین باعث شد که ما شهید نشویم. پدر عیال ما بودند و بر ما حکم پدری داشتند و باید از امر ایشان اطاعت می‌کردیم و لذا رفتیم. در دلم واقعا مایل بودم که همراه ایشان به نماز بروم، ولی چون امر کردند گفتم چشم! و به طرف «بیت‌العباس» رفتم. مرحوم آسید ابوالحسن عنایتی هم به خود ما داشت. من رفتم و تسلیت عرض کردم و پیغام عذرخواهی آقا را هم رساندم. بعد رفتم و در صف اول جماعت نشستم و منتظر شهید بودم که ناگهان صدای مهیبی بلند شد. دو سه دقیقه بعد گفتند که آقای دستغیب شهید شده‌اند و به این ترتیب سعادت شهادت را از دست دادیم.

منافقین در کوچه‌های که محل عبور آقای دستغیب بود، در منزلی بی‌توته کرده و آنجا را زیر نظر گرفته بودند. کسانی هم که همراه ایشان بودند، شهید شدند. این نکته را هم عرض کنم که مادر عیال ما می‌گفتند ایشان کفنی داشت که کیسه‌ای داشت. وقتی از ایشان پرسیدم این کیسه برای چیست؟ کفن که کیسه لازم ندارد، گفتند لازم می‌شود. وقتی ایشان شهید شد، گوشت‌های بدنشان لای دیوارهای اطراف پخش شده بود. قبل از دفن به خواب یکی از نزدیکان آمده و گفته بودند کیسه‌ای را که در کفن من بود، برای این بود که گوشت‌های بدن مرا از لای دیوارها جمع کنید و در این کیسه بگذارید. این مطلب برای مادر عیال ما بسیار تعجب‌آور بود. عرفان و خداشناسی ایشان بود که ایشان را به این مرتبت رساند. ■

کار را داشته باشید. این آیه که آمد ایشان گفتند این با اخلاق شما جور است و می‌توانید با اخلاق حسنه افراد مناسبی را سرکار بگذارید و اینجا را اداره کنید.

آمدیم و مشغول شدیم و شهید هم خودشان می‌آمدند و کمک می‌کردند. یک روز یکی از مسئولین اوقاف آمد و پرسید چرا این مدرسه ای را که بغل دستتان هست، تعمیر نمی‌کنید؟ من آن موقع در مدرسه آقاخان تدریس می‌کردم. از قم که آمدیم، چون سابقاً در مدرسه آقاخان بودیم، طلبه‌ها گفتند بیایید و

درس بدهید و آنجا پایه درس ما بود. اینجا مدرسه‌ای مخروبه و در آن بسته بود. وقتی آن مسئول گفت مدرسه را تعمیر کنید و در کنار آستانه هم که هست، طلبه تربیت کنید، گفتم پولی نیست. پول کمی هم نمی‌خواست. ایشان رفته بود پیش آقای دستغیب که من به دامادتان گفتم مدرسه را درست کنید، گفتند پولی نیست. دفعه بعد که رفتم پیش ایشان، گفتند: «من مسجد جامع را یک تومان یک تومان درست کردم. مدرسه که کاری ندارد.» بعد هم پنج هزار تومان به پول آن وقت آوردند و گفتند: «اتاق اول مدرسه را من به عهده می‌گیرم.» و به این ترتیب اتاق اول را ساختم. فردی آمد و پرسید که اینجا را باستان‌شناسی تعمیر می‌کند یا شخصی است؟ گفتم اتاق اول را آقای دستغیب ساخته‌اند. گفت اتاق کنار آن را هم من به عهده می‌گیرم و به این ترتیب اتاق‌ها یکی یکی ساخته شدند و تمام شد و آقای دستغیب آمدند

مرحوم آقای دستغیب موقعیت و زمان را در نظر می‌گرفت و در همه زمان‌ها وظیفه ایشان یک چیز و آن هم دفاع از اسلام و انقلاب بود. وقتی که انقلاب پیروز شد، هر مانعی که سر راه انقلاب پیدا شد، ایشان مبارزه می‌کرد. پس از خروج آنها هم شدیداً مقاومت کرد.

عادی حرکت می‌کرد. من خودم همراهشان بودم و عرض کردم آقا! به یکی از این کوچه‌ها برویم. ایشان بدون تعجیل و خیلی آرام بود و ما ایشان را به آن کوچه بردیم. روحیه بسیار عجیبی داشت. در همه راه‌پیمایی‌ها تشریف داشت و انقلاب در شیراز رهین منت ایشان بود.

روابط ایشان با مبارزین غیر شیرازی چگونه بود؟

بسیار خوب بود. ایشان چون در خط مبارزه بود، همه به ایشان علاقه‌مند بودند و می‌آمدند و با ایشان صحبت می‌کردند و حتی برای مبارزات جاهای دیگر هم مشورت می‌گرفتند. ایشان همه را تشویق می‌کرد. عمده کار ایشان طلبه‌داری بود و در شیراز چندین مدرسه را تاسیس کرد. منزل بعضی از آقایان را خرید، از جمله منزل آقای ایمانی که منزل بزرگی بود و آن را تبدیل به حوزه کرد. مدرسه حکیم و همین مدرسه محمودیه که الان بنده مسئولیت آن را دارم و در آن تدریس می‌کنم، اولین قدمش را ایشان برداشت. در ۱۰۰ سال قبل زلزله عجیبی می‌آید و قسمتی از کتید و گلدسته‌های شاه‌چراغ خراب و این مدرسه هم مخروبه می‌شود. محمودخان، اهل مرو دشت، آمد و این مدرسه را دوباره ساخت و نام آن را محمودیه گذاشت. قبلاً کسانی اینجا بودند که با طاغوت ارتباط داشتند، در آستانه بودند. انقلاب که شد همه را بیرون کردند و خدمت آقای دستغیب رفتند که حالا برای اینجا مسئولی را تعیین کنید.

یک بار که برای احوال‌پرسی رفتم، گفتند که من برای شما کاری را تعیین کرده‌ام، اگر قبول می‌کنید بروید و کارهای آستانه را به عهده بگیرید. من سابقه اینجا را داشتم و از حیف و میل‌های افراد مطلع بودم، به همین دلیل فرصت خواستم که فکر کنم، چون نگران بودم که گرفتار این نوع افراد بشوم که مقابله کنند. عرض کردم استخاره بفرمائید. هر چه خدا خواست. ایشان دعاهایی خواندند و استخاره کردند. این آیه آمد: ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» معنای آیه این است که با اینها با حکمت و موعظه حسنه رفتار کنید، ولی دنبال

